

تامل کوتاه

تصاویری از تاجر

سهند ستاری

● بیابید فعلا دست نگه دارید؛ و میراث و رفتار سیاسی- اقتصادی تاجر را کارگر محور و انسان محور بررسی کنیم؛ یعنی چیزی از حمایت‌های او و دولتش از آگوستو پینوشه، دیکتاتور سابق شیلی و پشتیبانی‌اش از بل پت، دیکتاتور کلمبوج یا دادن لقب تروریست به نلسون ماندلا و جنگ با آرژانتین بر سر مالکیت مجمع‌الجزایر فالکلند یا حتی سیاست‌های او درباره اعتصاب غذای «بلوک ایج»، سیاست‌های بازار آزاد و محدودسازی شدید سندیکاهای کارگری در دوره اول نخست‌وزیری‌اش که موجب شد بخش بزرگی از جامعه کارگری انگلستان تحقیر شود، آنجسه منجر به از بین بردن اجتماعات چند ده هزار نفری در شمال بریتانیا، خودکشی معدنی‌چی‌ها در سال‌های ۸۳ و ۸۶ و در یک کلام، جنگ و ستیزی طبقاتی به نفع طبقه فرادانستان و البته اصرار بر تداوم رنج‌فروستان‌شد، نگوییم. تاجر را باید به مثابه نماینده سرمایه‌داری در عصری دانست که برای پاسخگویی به یافته‌های همان وضعیت به نخست‌وزیری رسید و جامعه امروز انگلستان را شکل داد که میراث‌داران او با وصل کردنش به تصویری موهوم و البته افسانه‌ای سسی در ضمانت حضور او در دعوی سیاسی- اقتصادی امروز بریتانیا و اروپا دارند. پس از جنگ جهانی دوم و ظهور یک دوره رشد عجیب سرمایه‌داری، مبارزات اعتدات کارگران در کشورهای مختلف باعث شد تا آنان امتداد واقعی حداقلی را به نفع مردم بر سرمایه و دولت‌های آن تحمیل کنند و دستاوردهای‌شان را با تصویب قانون تضمین کنند اما در نیمه دهه ۱۹۷۰ و در پی بحران جهانی سرمایه‌داری، مقطعی از مبارزات طبقاتی در قلم خود آغاز شد. در همان دوره و در انگلستان، دولت محافظه‌کار وقت، برنامه بازپس‌گیری امکانات دولتی را در دستور کار قرار داد. برای مثال تاجر زمانی که به عنوان وزیر آموزش در کابینه حضور داشت، در سال ۱۹۷۱ قانونی را به تصویب رساند که بر اساس آن یک لیون سهمیه شیر روزانه‌ای که به صورت رایگان به دانش‌آموزان دبستانی داده می‌شد، لغو شود. اما باوجود اعتراضات طبقه کارگر، بار دیگر دولت حزب محافظه کار به قدرت رسید.

دعای سیاسی درست در جایی شکل می‌گیرد که به باور طرفداران تاجر، میراث او در دوران نخست‌وزیری‌اش مثبت ارزیابی می‌شود. درواقع ادعایی مبنی بر اینکه دست‌کم در ۱۰ سال زمامداری او، وضعیت اقتصادی بریتانیا بهتر شده است. این درحالی است که بحران اقتصادی که سال۲۰۰۸ انگلستان را درگیر خود کرد همگی نتیجه و پیامد مستقیم فضایی بود که در پی سیاست‌های تاجر شکل گرفته بود. قوانینی که برای جلوگیری از هر نوع همبستگی میان اتحادیه‌ها در زمان اعتصاب تصویب شد و هر اتحادیه‌ای که خلاف آن عمل می‌کرد مجبور به پرداخت جریمه و ضرر به صاحب‌کار می‌شد. درواقع سنت جاافتاده انگلیسی‌ها که بر اساس آن کارگران در مجمع عمومی با بلندکردن دست خود به اعتصاب، رای مثبت می‌دادند، غیرقانونی اعلام شد. از سوی دیگر در سطح دولت‌های محلی نیز شهرداری‌ها موظف شدند که با بودجه کمتری کار کرده و همچنین امکان خرید خانه و آپارتمان‌هایی که شهرداری‌ها به مردم کم‌درآمد اجاره می‌دادند کاهش یافت و با افزایش قیمت‌خانه‌ها، بخش زیادی از این خانه‌ها به‌فروش رسید، ولی شهرداری‌ها حتی اجازه نداشتند درآمد حاصله از این فروش را خرج ساختن خانه‌های دولتی بیشتر برای افراد کم‌درآمد کنند از طرفی نیز مالیات غیرمستقیم تقریباً دو برابر شد و مالیات مستقیم به‌ویژه برای درآمدهای بالا کاهش داده شد. بخش‌های گوناگون دولتی، خصوصی شدند و در کل بسیاری از خدمات اجتماعی همچون امکانات تحصیلات، بهداشت و مسکن که کارگران با مبارزات طولانی به دولت‌ها تحمیل کرده بودند، یکی پس از دیگری، پس‌گرفته شد و به دست بازار آزاد افتاد. در چنین شرایطی دولت تاجر به مبارزه با معدنچیان رفت. ستیزی که پس از یکسال به بیکاری وسیع و عقب‌راندن وضع وسیع مبارزاتی طبقه کارگر انجامید در عوض تاجر تمام سیاست‌ها و برنامه اقتصادی انگلستان را در بایین سرمایه‌داری بانکی و مالی که هیچ وفاداری به کشور بریتانیا نداشت زیر پا گذاشت. به یک اعتبار، تاجر و دولتش را باید با سیاست حمله به طبقه کارگر و دست‌آوردهایش و تحویل دادن بسیاری از این دستاوردها به بازار آزاد یکی دانست. نکته دیگری که ایمن روزها در دفاع از تاجر گفته می‌شود روایتی وهم‌آلود از رشد اقتصادی دولت اوست که از ۲۲درصد به ۵۱درصد رسیده است، درحالی‌که طی ۳۰سال پیش از تاجر رشد اقتصادی مجموع دولت‌ها ۱۵۰درصد بود اما از دولت تاجر (۱۹۷۹) تا به امروز ۱۰۰درصد بوده است. باوجود تمام حرف‌وحجبت‌هایی که درباره وضع اقتصادی دولت او گفته می‌شود، نباید فراموش کرد اگر تاجر در سال ۱۹۹۰ نفت شمال را (نفتی که ۱۶درصد تولید ناخالص انگلستان را افزایش داد) به وضعیت اقتصادی انگلستان تزریق نکرده بود، مشخص نبود سرنوشت دولتش به چه شکل رقم می‌خورد.

حتی اگر بخواهیم از منظر سرمایه‌داری به قضیه نگاه کنیم، نباید این مساله را فراموش کرد که این دالان ارتباطی که از زمان به قدرت رسیدن ریگان و تاجر به وجود آمد، اگرچه بدون اینکه به یک قانون مدون جهانی برای تنظیم سرمایه مالی منجر شود، در نهایت به دلیل خصلت ضدکنترلی روند مقررات‌زایی‌ها و ریسک بالا و پوسته آسیب‌پذیر حباب‌های اقتصاد کارنبویی، همچون آواری بر سر سرمایه‌داری نولیبرال ویران شد. جنبه دیگر همین بحران مالی سرمایه‌داری نولیبرال را باید در قضیه پول فیات متوجسوج کرد. این دقیقاً همان امری است که تاجر را برای کل جهان سرمایه، از انگلیس تا ایران و از چین و ژاپن تا آفریقای جنوبی و آمریکا، به ظاهر قهرمان می‌کند. اما حضور تاجر در تاریخ معاصر شاید میراث دیگری نیز به یادگار گذاشته باشد، میراثی که پیر و جوان را در روز مرگش در خیابان‌های انگلستان به جشن و پایکوبی واداشت.



اسلاوی ژیزیک
ترجمه: امیررضا گلابی

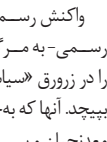
وینستون چرچیل در واپسین صفحات کتاب درخشانش با عنوان «جنگ جهانی دوم» آکه در سال ۱۹۵۳ منتشر و منجر به اعطای جایزه صلح نوبل به او شد، با معمای تصمیم نظامی می‌اندیشد: پس از اینکه متخصصین (اقتصاددانان و تحلیلگران نظامی، روانشناسان، هواشناسان) تحلیل خود را ارائه کردند، وظیفه یک نفر بود که تصمیمی سهل و ممتنع درباب تبدیل انبوه تحلیل‌ها به یک «آی» یا «خیر» ساده بگیرد. «باید حمله کنیم؛ باید صبر کنیم... این ژست که هیچ‌وقت هم نمی‌تواند کاملاً عقلانی باشد، متعلق به یک فرمانده است... وظیفه کارشناسان این است که وضعیت را با تمام پیچیدگی‌هایش به‌نمایش بگذارند و وظیفه فرمانده است که آن را به قالب یک تصمیم، فرو بکاهد.

مخصوصاً در بحران‌های عمیق به یک فرمانده نیاز است. وظیفه یک فرمانده دست‌زدن به یک تقسیم‌بندی اصلیل است، بین آنها که می‌خواهند به درون پارامترهای کهنه بر گردند و کسانی که از لزوم تغییر آگاهند. چنین تقسیم‌بندی و نه سازش کارکنان‌های فرصت‌طلبانه، تنها راه پسیدن به اتحاد واقعی است. بگذارید مثالی بزنم که مسلمان‌ساله‌ساز نیست: فرانسه در ۱۹۴۰، حتی ژاک دوگلو، نفر دوم حزب کمونیست فرانسه، در یک گفت‌وگوی خصوصی اذعان کرد که، در آن برهه از زمان، اگر در فرانسه انتخابات آزاد بر گزار می‌شد، مارشال پتن ۹۰درصد آرا را از آن خود می‌کرد. وقتی دوگل، در حر کنی تاریخی، با اعلای حق کاپیتولاسیون به آلمان با مخالفت کرد و به مقاومت ادامه داد، مدعی شد که فقط اوست (و نه رژیم ویشی) که سخنگوی فرانسه حقیقی است (سخنگوی فرانسه حقیقی علی‌الاطلاق، نه فقط سخنگوی «کنتریت‌فرانسویان»)، چیزی که او می‌گفت عمیقاً درست بود، به‌رغم اینکه از لحاظ «موکراتیک» نه‌تنها مشروعیت نداشت، بلکه آشکارا در مقابل رای اکثریت مردم فرانسه بود.

مارگارت تاجر، زنی که هرگز از حرف خود بر نمی‌گشت، چنین فرماندهی بود. بر تصمیمش که در ابتدا دیوانه‌وار به نظر می‌رسید بافشاری می‌کرد و به‌لبه جنون بگامش را به‌هنجاری مورد قبول همگان ارتقا داد. وقتی از او باب بزرگ‌ترین دستاورسش سوال شد، بی‌درنگ پاسخ داد: «حزب کارگری جدید». راست می‌گفت: پیروزی‌اش در این بود که حتی دشمنان سیاسی‌اش نیز اصول پایهای سیاست‌های اقتصادی‌اش را پذیرفتند - پیروزی حقیقی نه با غلبه بر دشمن، بلکه هتگاهی رخ می‌دهد که حتی خود دشمن زبان‌سور را به‌کار گیرد، به‌گونه‌ای که افکار تنو بینا کل کارزار را شکل دهد.

حال، امروز از میراث تاجر چه باقی می‌ماند؟ هژمونی نولیبرال آشکارا در حال فروپاشی است. تاجر شاید تنها تاجریست حقیقی بود - او واقعا به نظراتش باور داشت. بر عکس، نولیبرالیسم امروزی، - به قول مارکس - «تنها تصور می‌کند که به خودش باور دارد و توقع دارد که جهان نیز چنین باوری داشته باشد». کوه سخن اینکه، امروز کلیبی مسلکی سکه رایج شده. لطیفه بی‌رحمانه فیلم «پودن یا نبودن» از نست لوبیچ را به‌یاد بیآورید: وقتی که درباره اردوگاه‌های کار اجباری اردوگاه‌های مراقبت‌آ در لهستان اشغالی سوال شد، افسر مسوول نازی، ازهرانر، پاسخ داد: «ها مراقبت می‌کنیم و لهستانی‌ها اردو می‌زنند».

آیا همین قضیه در مورد ورشکستگی شرکت اشرون آکمپانی ارائه‌دهنده کالا و خدمات در هوستون، در ژانویه ۲۰۰۲ صق نمی‌کند - و در باب تمام سقوط‌های مالی بعد از آن - که می‌توان می‌زنند».



الکس کالینینکوس
ترجمه: رحمان بوذری

واکنش رسمی- و البته واکنش رسانه‌های رسمی - به مرگ مارگارت تاجر باعث شد او را در زوروق «سیاستمداری و سیاست‌دانی» ببیند. آنها که به‌خاطر می‌آوردن تاجر چه بر سر معدنچیان و بسیاری دیگر از اجتماعات طبقه کارگر آورد، ترجیح می‌دهند نام او همان طوری جوداشنه شود که شاعر رمانتیک انگلیسی، شلی، نام یکی دیگر از سیاستمداران حزب محافظه‌کار،

لرد کسلی را بعد از قتل عام پیتنلو در ۱۸۱۹ جلودان کرد: «در راه جنایت را دیدم- ماسکی شبیه کسلی داشت». آخر، جنایت کسبوکار تاجر بود، گاه به شکل استعاری در قالب نابودکردن صنایع و اجتماعات، که البته این هم زندگی مردم را تباه می‌کرد و هم جنایت واقعی. تاجر، جنگ کثیف جاری در ایرلند آن زمان را زیرنظر داشت قساوت او زمانی بر ملا شد که وقتی گروهی از زندانیان در محکوم به مرگ کرد. اگر تاجر به سرش زده بود تا قدرت نظامی خود را با پس‌گرفتن سه مستعمره می‌رزش به‌رخ جهانیا بکشد، آنگاه ۹۰۷ سرباز آرزانتینی و بریتانیایی در جنگ فالکلند (۱۹۸۲) بیهوده جان نمی‌یاختند. میراث او چیزی نبود جز استمرار مالکیت بریتانیا بر جزایر مالویناس (فالکلند) که همچنان مایه کدورت روابط بریتانیا و آرژانتین می‌شود. تاجر به جنگ می‌بایلد. وقتی نهایتاً کابینه‌اش در نوامبر ۱۹۹۰ تصمیم به تعویض او گرفتند، تقاضا کرد همچنان به‌عنوان نخست‌وزیر بماند تا جنگ پیش‌رو با صدام حسین در عراق تمام شود. گرچه تاجر به‌لحاظ اخلاقی سزوارا تحقیر بود، اما احتمالاً می‌توانست ادعا کند آخرین رهبر سیاسی بریتانیاست که اهمیتی تاریخی- جهانی دارد.

او در می ۱۹۷۹ در یک مقطع بحرانی تاریخی بر سر کار آمد. اقتصاد جهانی در آن دهه وارد دومین رکود بزرگ خود شده بود؛ شهادی بر اینکه رونق طولانی دهه‌های ۱۹۵۰

اندیشه

آنچه چپ باید از تاجر بیاموزد

شجاعت ساده تصمیم

چون خودجوش و واضح‌اند، نوعی «مانع معرفت‌شناختی» در راه مواجهه صحیح با بحران کنونی نظام سیاسی ما ایجاد می‌کنند. این اعتراضات در عمل نسخه عامیانه‌ای از سیاست دلوری تعبیر می‌شود. مردم می‌دانند چه می‌خواهند، قادرند خواسته خود را تشخیص دهند و فرمول‌بندی کنند؛ اما تنها از طریق درگیری و فعالیت مدام خودشان؛ بنابراین ما به یک دموکراسی مشارکتی فعال نیاز داریم، نه فقط یک دموکراسی نمایندگی با مناسک انتخاباتش که هر چهار سال یکبار رای‌دهندگان را از انفعال در بیابورد؛ ما به خود-سازماندهی انبوه خلق نیاز داریم، نه یک حزب مرکزی لنینی با یک رهبر وغیرموذاک.

این افسانه خود-سازماندهی مستقیم و فارغ از نمایندگی سیاسی است که دام آخر است، عمیق‌ترین توهمی که باید فرو بریزد - البته خلاصی از آن، از همه سخت‌تر است. بله، درست است که در هر فرایند انقلابی لحظه‌هایی وجدآور از هیستگسی گروهی وجود دارد که در آن هزارن، بلکه صدها ایدئولوژی سرمایه‌داری رادیکال مبنی بر شعار «طمع خوب است» باشد - فروش مهم‌ترین کتاب او با عنوان «طلس شاه تکان داد» دوباره به مرز انفجار رسیده. بر مبنای برخی گزارش‌ها نقدا نشانه‌هایی هست که سناریو توصیف‌شده در «طلس» نشانه تکان داد» - که بر مبنای آن خود سرمایه‌داران خلایق نیز دست به اعتصاب می‌زنند- در حال وقوع است. جان کمپل نماینده جمهوری‌خواه کنگره، می‌گوید: «ژنوتمنشان نیز دست به اعتصاب خواهند زد. من در مقیاس کوچک، نوعی اعتراض مشاهده می‌کنم از سوی کسانی که

کارآفرینند... آنها از جاه‌طلبی‌های خود دست می‌کشند چون

می‌دانند که از بابت آنها عقوبت می‌شوند» بی‌معناوبن این واکنش در این است که کاملاً وضعیت را اشتباه می‌فهمد: غالب مبالغه‌هنگفت کمک‌های دولت برای نجات نظام مالی دقیقاً به جیب «قول‌هایی» می‌رود که در سناریوی خاتم‌راند؛ از قید نظارت دولت آزاد شده‌اند؛ اما در طرح‌های «خلافه» خود شکست خورده‌اند و در نتیجه، مسبب این فروپاشی مالی‌اند.

این غول‌های نابغه خلایق نیستند که اکنون به داد مردم عادی

تنبل می‌رسند، این مالیات‌دهندگان عادی هستند که به

کمک «فولج خلاق» شکست‌خورده می‌آیند.

سویه دیگر میراث تاجر که از سوی چپ‌ها مورد حمله قرار می‌گیرد شکل رهبری «قندراگرایش» است، فقدان حس موازنه دموکراتیک؛ اما اینجا فضایی از آنچه به‌نظر می‌رسد پیچیده‌تر است. اعتراضات عمومی که در سرتاسر اروپا در جریان است حاوی برخی مطالبات مشترک‌اند که دقیقاً



۲۷ مارس ۲۰۱۹، سکوپ، اعتصاب معدنچیان، عکس: Corbis

ملاقات با آخرین رهبر سیاسی بریتانیا

انتقام طبقاتی از تاجر

که می‌توانست واکنش قدرتمندانه طبقه کارگر را برانگیزد و رهبر کرد.

او از مزیت بزرگی بهره برد که از نخست‌وزیران گذشته حزب کارگر به ارث برده بود: هارولد ویلسون و بعد از او جیم کالاجان. درست است که آن «قرارداد اجتماعی» سرانجام شکست خورد اما پیش از آن موفق شده بود لایه‌ای بیش از پیش بروکرات‌شده از مباشران اقتصادی را در جریان همکاری با بخش‌های مدیریتی و دولتی ادغام کند. این به آن معنا بود که برای مثال روسای بریتیش لیلند، غول خودروسازی انگلستان، ممکن بود علیه یک ا قدرتمندترین این مباشران اقدام کنند. درک رابینسون، مدیر کارخانه لانگبریج در بیرمنگام یکی از افرادی بود که به همین ترتیب از بخش فروش منتفل و با موفقیت قربانی این فرآیند شد. این در ضمن بدان معنا بود که برای غلبه بر همبستگی غالبی می‌توان به بخش‌بندی متوسل شد. این رویه، منزوی کردن اعتصاب حامسای معدنچیان در ۵-۱۹۸۴ را برای تاجر چره راحت‌تر کرد. البته او خوش‌شانس هم بود. اگر اسلحه‌سازان آرزانتینی مواد منفجره درستی در بمب‌هایشان می‌گذاشتند، اکثر کشتی‌های جنگی بریتانیا در آنلانتیک جنوبی غرق می‌شد و تاجر مجبور بود با رسوایی کناره‌گیری کند. او از جهت دشمنانش هم خوش‌ایقبال بود؛ مخالفانش در حزب کارگر نخست مایکل فوت و سپس نلر کینتا که تاجر چهره‌آفرین بیش از پیش دست‌زاشش هم لاف‌های از لاف‌های دهن‌پرکن پیچیدند. بالاتر از همه،

حُکم نامرئی (که در خود شکل آزادی بیان ما درج شده) به ما بگوید که چه کنیم و به چه فکر کنیم. «مردم می‌دانند چه می‌خواهند» نه، آنها نمی‌دانند و نمی‌خواهند هم که بدانند آنها به تجربه‌های مناسبی نیاز دارند و به‌همین‌دلیل است که یک سیاستمدار حقیقی نه‌تنها نماینده منافع مردم است؛ بلکه از طریق اوست که مردم متوجه می‌شوند چه چیزی را «واقعا می‌خواهند».

در مورد خود-سازماندهی مولکولی انبوه خلق در برابر نظم سلسله‌مراتبی پایدار بر مبنای رهبری کاریزماتیک، به مثال کنای وئزولا توجه کنید: کشوری که بسیاری آن را به‌دلیل تلاش‌هایش جهت توسعه حالتی از دموکراسی مستقیم ستودند (شوراهای محلی، تعاونی‌ها، کارخانه‌های تحت اداره کارگران، درعین‌حال کشوری است که رئیس‌جمهورش هوگو چاوز بود، رهبری قدرتمند و کاریزماتیک (اگر اصولا چنین رهبری تایه‌حال وجود داشته باشد). انگار قانون انتقال فرورد در آن قضیه کار می‌کند: برای اینکه افراد «از لاک خود بیرون بیایند»، پيله انفعال خود را در برابر سیاست نمایندگی بشکنند و خود در مقام عاملان سیاسی، مستقیم وارد عمل شوند، رجوع به یک رهبر الزامی است، رهبری که به آنها امکان دهد خود را از درون باتلاق بیرون بکشند، مانند بارون مؤشهاوزن -اشرافزاده آلمانی قرن ۱۸، رهبری که «گوی می‌داند» آنها چه می‌خواهند از زمین‌روست که اخیرا آلن بدیو به این نکته اشاره کرده که چگونه شبکه‌های افقی فرمانده کلاسیک را دست‌کم می‌گیرند؛ اما هم‌زمان شکل‌های جدیدی از سلطه به‌بار می‌آورد که به‌مراتب از فرمانده کلاسیک محکم‌تر است. تر بدیو این است یک سوزه به یک فرمانده نیاز دارد تا خود را از سطح «هیوان انسانی» بالاتر بکشد و به خود-خدا-حقیقت وفادار باشد.

«فرمانده کسی است که به افراد کمک می‌کند تا سوزه شوند. این یعنی، اگر معترف باشیم که سوزه در تنش میان فرود و کلیت سر بر می‌آورد، آن‌گاه واضح است که فرد برای پیشرفت در این مسیر (و تبدیل‌شدن به سوزه) نیازمند یک واسطه در نتیجه یک اقتدار است. باید جایگاه فرمانده را احیا کنیم. اشتباه است فکر کنیم بدون فرمانده می‌توان کاری کرد، حتی و علی‌الخصوص از منظر رهایی‌بخشی.»

بدیو ترسی نندارد نقش اساسی فرمانده را در تقابل با حساسیت «دموکراتیک» ما قرار دهد: «این کارکرد اصلی فرمانده با فضای غالب «دموکراتیک» سازگار نیست، از همین‌روست که من درگیر نبردی تلخ با این فضا شدم (بهرحال، هر کسی باید از ایدئولوژی شروع کند).

ما باید بی‌پروا از پیشنهاد او پیروی کنیم: برای اینکه عملا افراد را از «چُرَت دموکراتیک» جزی‌شان بیدار کنیم، از اعتماد کورکورانه‌شان به فرهای نهادینه‌شده دموکراسی نمایندگی، توسل به خود-سازماندهی مستقیم کافی نیست؛ به سیمای جدیدی از فرمانده نیازمندیم. ابیات معروف شعر «به یک لیلد» آرتور رمبو را به‌یاد آورید:

«ضربه کوچک سر انگشتانت بر طبل، صدها را راها می‌کند و هارمونی جدیدی به راه می‌اندازد؛ اقدمات آشنگرا! خدمت سربازی مردان جدید و نظم رزمشان است.

رو بر می‌گردانی: عشقی جدید! / به پشت‌سر می‌نگری- عشقی جدید»

مطلقاً هیچ چیز ذاتا «فاشیستی» در این خطوط نیست، پارادوکس اعلاّی فعالیت سیاسی این است: باید فرماندهی باشد که افراد را از باتلاق سکون بیرون بیاورد و آنها را به‌سمت پیکار از خودفراورده و رهایی‌بخش در راه آزادی هدایت کند. چیزی که ما امروز، در این وضعیت، به آن نیازمندیم تاجری برای چپ است: رهبری که ژست تاجر را در جهت معکوس تکرار کند و کل صحنه پیش‌فرض‌های نخبگان سیاسی همه گرایش‌ها را زیرورو سازد.

www.newstatesman.com

ایین نکته در مورد رهبران اتحادیه کارگری هم صدق داشت که با فضاات تمام اجازه دادن اجتماعات معدنچیان بی‌شتونه و به‌تنهایی یکسال مبارزه کنند. جوخه‌های نظامی پلیس دهکده‌های معدنچیان را اشغال کرد و وقتی راه‌آده پیکار معدنچیان بر اثر یأس و محرومیت زایل شد هم‌قطاران تاجر یک اتحادیه اعتصاب‌شکن تشکیل دادند.

بخسوده در ژوئیه ۱۹۸۴، وقتی عملیاتی اعتصاب‌شکن سازماندهی شد که در واکنش به آن کارگران سستی‌سازی اعتصاب کردند و بار دیگر پاییز سال همان وقتی نمایندگان کارگران معدن (ناظران معدن) تهدید به اعتراض و راهپیمایی کردند. در هر دو مورد، مقامات رسمی اتحادیه‌های کارگری به داد او رسیدند. بعداز این پیروزی، تاجر کوشید اقدامات رادیکال‌تری برای تغییر الگوی بریتانیا به سوی فردگرایی انحصارطلب بازار اتخاذ کند. اوایل دهه ۱۹۸۰ او وزیر دارایی اش نایجل لاوسن نخستین رونق ناشی از حباب مالی دوره نولیبرال را مهندسی کردند. ولی در نهایت تاجر لقمه بزرگ‌تر از دهانش را برداشت. در سال ۱۹۸۹ او متفرعانه مالیات سرنانه‌ای را به مردم تحمیل کرد که همه‌کس، از میلیاردر تا فقیر را مجبور به پرداخت مقدار یکسان مالیات به مقامات محلی می‌کرد. دهفتا جامعه منفجر شد - از طرفی بزرگ‌ترین شورش به وجود آمد که لندن از دهه ۱۹۳۰ به خود دیده بود و از طرفی جنبشی تودهای شکل گرفت که طی آن ۱۴ میلیون نفر از پرداخت مالیات سر باز زدند. سرانجام انگیزه حفاظت از حزب محافظه‌کار آنها را مجبور کرد تاجر را از پناهگاهش بیرون کنند و با مالیات‌ها دست بکشند.

این مهم‌ترین درس دوران نخست‌وزیری تاجر است. دست بر قضا او زمانی مرده که دولت رفاه در معرض حملاتی بس سنگین‌تر از حملات تاجر به آن قرار گرفته است. بهترین شکل انتقام طبقاتی از تاجر این است که جنبش اجتماعی به‌مراتب بزرگ‌تری تشکیل دهدیم تا حکومت انتلافی را درهم شکنیم و هر آنچه را دهن نماینده‌اش بود، حتی عمیق‌تر از نابوت او زیر خاک دفن کنیم.

www.socialistworker.co.uk

قفسه

بازنمایی و زبان

مرتضی سامان‌پور

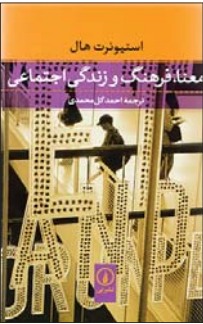
● نام استوارت هال، در کنار ریموند ویلیامز و ریچارد هوگارت، با مطالعات فرهنگی گره خورده است. او در دهه ۶۰ و ۷۰ از مبلغان اصلی مطالعات فرهنگی بود که در آن دوران حوزه آکادمیک جدیدی محسوب می‌شد.

ایده محوری‌ای که کتاب حاضر ' درباره آن بحث می‌کند، به‌بیان کلی، رابطه میان بازنمایی، معنا، زبان و فرهنگ است. استوارت هال تلاش می‌کند تا با بیانی ساده و نثری صریح و شاید بتوان گفت



به‌شیوه‌ای کم‌وبیش توصیفی و غیرانتقادی، روشن کند که بازنمایی چیست و چطور از طریق زبان، معنا را تولید می‌کند و در این میان فرهنگ چه نقشی را ایفا می‌کند او نشان می‌دهد که معنا نه در ذات ایزه‌ها نهفته است - رویکرد بازتابی [reflective] - و نه به واسطه قصد و نیت سوزه تولید می‌شود - رویکرد نیت‌گرا (intentional) - بلکه درعوض تولید معنا منوط به نظام‌های بازنمایی است - رویکرد کلاسترکتیویتی: به‌این‌معنا که دال‌ها یا هر آنچه حامل معناست هیچ رابطه طبیعی‌ای با مدلول/ معنا و از این‌رو با چیزهای موجود در جهان ندارند و سازوکاری که این رابطه را تعیین می‌کند چیزی نیست جز فرهنگ. به‌بیان دیگر، فرهنگ دقیقاً همان سازوکاری است که تعیین‌کننده رابطه میان ایزه‌ها، مفاهیم ذهنی ما و زبانی است که آن مفاهیم را نمایندگی می‌کند.

فرهنگ از منظر استوارت هال نه به‌مثابه آن شکلی از رویناست که زیربنای اقتصادی یا مادی را بازتاب می‌دهد نه به‌مثابه مجموعه‌ای از چیزها - مجموعه‌ای از فرهنگ والا و فرهنگ عامه - است بلکه فرهنگ نوعی فرایند رویمه‌ها (process of practices) و اساساً عرصه‌ای است که «تألیف و مبادله معناها، «دادن و گرفتن معنا» میان اعضای جامعه یا گروه‌ها سوکار دارد» و تعلق داشتن به یک فرهنگ مشخص به‌معنای تعلق داشتن به جهانی مفهومی و زبانی تقریباً همسان است و درست



معنا، فرهنگ

وزندگی اجتماعی

استیوارت‌هال

ترجمه: احمد گل‌محمدی
نشر: نی

به‌همین دلیل فرهنگ به مفهوم بازنمایی پیوند می‌خورد. نویسندۀ در این کتاب به‌طریق مختلف مفهوم بازنمایی را صورت‌بندی می‌کند و نشان می‌دهد که چطور واقعیت در ذهن بازنمایی می‌شود و مفاهیم شکل می‌گیرند و زبان چگونه آن مفاهیم را از نو بازنمایی می‌کند. از نقاط قوت کتاب همین نحوه تعین‌بخشیدن به مفهوم بازنمایی از طریق نشان دادن تصاویر، نقاشی‌ها و تبلیغات گوناگون و نقل کردن مقالات افراد مختلف درمورد آنهاست.

استوارت‌هال برای تبیین سنت کلاسترکتیویتی، پسای دو رویکرد نهفته در آن سنت یعنی رویکرد نشانه‌شناختی [semiotic] و رویکرد گفتگمائی [discursive] را به‌معنی می‌کشد. برای او،ی بی‌سراغ سوسور می‌رود و از طریق او رابطه دال و مدلول، parole و langue را تبیین می‌کند و در فصلی مجزا رویکرد نشانه‌شناختی و رابطه آن با فرهنگ را بسط می‌دهد و برای تعین‌بخشیدن به آنها در ضمیمه کتاب دو مقاله از کتاب «اسطوره‌شناسی‌های» رولان بارت را مستقیماً نقل کرده است. «همچنین برای رویکرد گفتگمائی سراغ فوکو می‌رود و به‌میانجی دغدغه‌های اصلی فوکو یعنی گفتمان، قدرت، دانش و سوزه به مفهوم بازنمایی و تولید معنا از فوکو و گسست رویکرد گفتگمائی از نشانه‌شناختی می‌برد.از:

بی‌نوشته‌ا:

۱- کتاب حاضر، ترجمه‌ای است از فصل اول کتاب Representation: Cultural Signifying Practices tions and که درواقع یک مجموعه‌مقاله از افراد مختلف درمورد مفهوم بازنمایی در حوزه مطالعات فرهنگی است.

۲- برای دنیال کردن این بحث به مقاله یوسف اباذری در شماره ۱۸ ازغون، مسایل نظری فرهنگ، رولان بارت و اسطوره و مطالعات فرهنگی، رجوع کنید.